

¹When the morning was come, all the chief priests and elders of the people took counsel against Jesus to put him to death: ²And when they had bound him, they led him away, and delivered him to Pontius Pilate the governor. ³Then Judas, which had betrayeth him, when he saw that he was condemned, repented himself, and brought again the thirty pieces of silver to the chief priests and elders, ⁴Saying, I have sinned in that I have betrayed the innocent blood. And they said, What is that to us? see thou to that. ⁵And he cast down the pieces of silver in the temple, and departed, and went and hanged himself. ⁶And the chief priests took the silver pieces, and said, It is not lawful for to put them into the treasury, because it is the price of blood. ⁷And they took counsel, and bought with them the potter's field, to bury strangers in. ⁸Wherefore that field was called, The field of blood, unto this day. ⁹Then was fulfilled that which was spoken by Jeremy the prophet, saying, And they took the thirty pieces of silver, the price of him that was valued, whom they of the children of Israel did value; ¹⁰And gave them for the potter's field, as the Lord appointed me. ¹¹And Jesus stood before the governor: and the governor asked him, saying, Art thou the King of the Jews? And Jesus said unto him, Thou sayest. ¹²And when he was accused of the chief priests and elders, he answered nothing. ¹³Then said Pilate unto him, Hearest thou not how many things they witness against thee? ¹⁴And he answered him to never a word; insomuch that the governor marvelled greatly. ¹⁵Now at that feast the

عیسی در حضور پیلاتس و مرگ یهودا

¹و چون صبح شد، همه رؤسای کاهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند. ²پس او را بند نهاد، بردند و به پنطیوس پیلاتس، والی، تسلیم نمودند.

³در آن هنگام، چون یهودا تسلیم کننده اودید که بر او فتوا دادند، پشیمان شده، سی پاره نقره را به رؤسای کاهنه و مشایخ رد کرده، ⁴گفت: گناه کردم که خون بی‌گناهی را تسلیم نمودم. گفتند: ما را چه، خود دانی! ⁵پس آن نقره را در معبد انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود. ⁶اما رؤسای کاهنه نقره را برداشته، گفتند: انداختن این در بیت‌المال جایز نیست زیرا خونپا است. ⁷پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعه کوزه‌گر را بجهت مقبره غریب خریدند. ⁸از آن جهت، آن مزرعه تا امروز بقبلاًلدم مشهور است. ⁹آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که: سی پاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شده‌ای که، بعضی از بنی‌اسرائیل بر او قیمت گذاردند، ¹⁰و آنها را بجهت مزرعه کوزه‌گر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.

¹¹اما عیسی در حضور والی ایستاده بود، پس والی از او پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی بدو گفت: تو می‌گویی! ¹²و چون رؤسای کاهنه و مشایخ از او شکایت می‌کردند، هیچ جواب نمی‌داد. ¹³پس پیلاتس وی را گفت: نمی‌شنوی چقدر بر تو شهادت می‌دهند؟ ¹⁴اما در جواب وی، یک سخن هم نگفت، بقسمی که والی بسیار متعجب شد.

حکم اعدام عیسی

¹⁵و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هر که را می‌خواستند، برای جماعت آزاد می‌کرد. ¹⁶و در آن وقت، زندانی مشهور، برآبا نام داشت. ¹⁷پس چون مردم جمع شدند، پیلاتس ایشان را گفت: که را می‌خواهید برای شما آزاد کنم؟ برآبا یا عیسی مشهور به مسیح را؟ ¹⁸زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند. ¹⁹چون بر مسند نشسته بود، زنش نزد او فرستاده، گفت: با این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امروز در خواب درباره او زحمت بسیار بردم. ²⁰اما رؤسای کاهنه و مشایخ، قوم را بر این

governor was wont to release unto the people a prisoner, whom they would.¹⁶ And they had then a notable prisoner, called Barabbas.¹⁷ Therefore when they were gathered together, Pilate said unto them, Whom will ye that I release unto you? Barabbas, or Jesus which is called Christ?¹⁸ For he knew that for envy they had delivered him.¹⁹ When he was set down on the judgment seat, his wife sent unto him, saying, Have thou nothing to do with that just man: for I have suffered many things this day in a dream because of him.²⁰ But the chief priests and elders persuaded the multitude that they should ask Barabbas, and destroy Jesus.²¹ The governor answered and said unto them, Whether of the twain will ye that I release unto you? They said, Barabbas.²² Pilate saith unto them, What shall I do then with Jesus which is called Christ? They all say unto him, Let him be crucified.²³ And the governor said, Why, what evil hath he done? But they cried out the more, saying, Let him be crucified.²⁴ When Pilate saw that he could prevail nothing, but that rather a tumult was made, he took water, and washed his hands before the multitude, saying, I am innocent of the blood of this just person: see ye to it.²⁵ Then answered all the people, and said, His blood be on us, and on our children.²⁶ Then released he Barabbas unto them: and when he had scourged Jesus, he delivered him to be crucified.²⁷ Then the soldiers of the governor took Jesus into the common hall, and gathered unto him the whole band of soldiers.²⁸ And they stripped him, and put on him a scarlet robe.²⁹ And

ترغیب نمودند که برآتا را بخواهند و عیسی را هلاک سازند.²¹ پس والی بدیشان متوجّه شده، گفت: کدام یک از این دو نفر را می‌خواهید بجهت شما رها کنم؟ گفتند: برآتا را.²² پیلطس بدیشان گفت: پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟ جمیعاً گفتند: مصلوب شود!²³ والی گفت: چرا؟ چه بدی کرده است؟ ایشان بیشتر فریاد زده، گفتند: مصلوب شود!²⁴ چون پیلطس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده می‌گردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته گفت: من بڑی هستم از خون این شخص عادل. شما ببینید.²⁵ تمام قوم در جواب گفتند: خون او بر ما و فرزندان ما باد!²⁶ آنگاه برآتا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی راتازبانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند.²⁷ آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردند.²⁸ و او را عربان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند،²⁹ و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را می‌گفتند: سلام، ای پادشاه یهود!³⁰ و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش میزدند.³¹ و بعد از آنکه او را استهزا کرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را رجا بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند.

عیسی بر صلیب و مرگ او

³² و چون بیرون می‌رفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند.³³ و چون به موضعی که به جُلُتّا، یعنی کاسه سر مسمی بود رسیدند،³⁴ سرکه ممزوج به مَرّ بجهت نوشیدن بدو دادند. اما چون چشید، نخواست که بنوشد.³⁵ پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه بهزیان نبی گفته شده بود تمام شود که: رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.³⁶ و در آنجا به نگاهبانی او نشستند.³⁷ و تقصیر نامه او را نوشته، بالای سرش آویختند که: این است عیسی، پادشاه یهود!³⁸ آنگاه دو دزد یکی بر دست راست و دیگری بر چپش با وی مصلوب شدند.

³⁹ و راه‌گذران سرهای خود را جنبانیده، کفر گوین،⁴⁰ می‌گفتند: ای کسی که معبد را خراب می‌کنی

when they had platted a crown of thorns, they put it upon his head, and a reed in his right hand: and they bowed the knee before him, and mocked him, saying, Hail, King of the Jews!³⁰ And they spit upon him, and took the reed, and smote him on the head.³¹ And after that they had mocked him, they took the robe off from him, and put his own raiment on him, and led him away to crucify him.³² And as they came out, they found a man of Cyrene, Simon by name: him they compelled to bear his cross.³³ And when they were come unto a place called Golgotha, that is to say, a place of a skull,³⁴ They gave him vinegar to drink mingled with gall: and when he had tasted thereof, he would not drink.³⁵ And they crucified him, and parted his garments, casting lots: that it might be fulfilled which was spoken by the prophet, They parted my garments among them, and upon my vesture did they cast lots.³⁶ And sitting down they watched him there;³⁷ And set up over his head his accusation written, THIS IS JESUS THE KING OF THE JEWS.³⁸ Then were there two thieves crucified with him, one on the right hand, and another on the left.³⁹ And they that passed by reviled him, wagging their heads,⁴⁰ And saying, Thou that destroyest the temple, and buildest it in three days, save thyself. If thou be the Son of God, come down from the cross.⁴¹ Likewise also the chief priests mocking him, with the scribes and elders, said,⁴² He saved others; himself he cannot save. If he be the King of Israel, let him now come down from the cross, and we will believe him.⁴³ He trusted in God; let him deliver him now, if he will

و در سه روز آن را می‌سازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!⁴¹ همچنین نیز رؤسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاکنان می‌گفتند:⁴² دیگران را نجات داد، اما نمی‌تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم!⁴³ بر خدا توکل نمود، اکنون او را نجات دهد، اگر بدو رغبت دارد زیرا گفت: پسر خدا هستم!⁴⁴ و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام می‌دادند.

⁴⁵ و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.⁴⁶ و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: ایلی، ایلی، لَمَا سَبَقْتِنِی؟ یعنی: الهی، الهی، مرا چرا ترک کردی؟⁴⁷ اما بعضی از حاضرین چون این را شنیدند، گفتند که: او الیاس را می‌خواند.⁴⁸ در ساعت یکپاز آن میان دویده، اسفنجی را گرفت و آن را پُر از سرکه کرده، بر سر نی گذارد و نزد او داشت تا بنوشد.⁴⁹ و دیگران گفتند: بگذار تا ببینیم که آیا الیاس می‌آید او را برهاند؟⁵⁰ عیسی باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود.

⁵¹ که ناگاه پرده معبد از سر تا پا دو پاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید،⁵² و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدّسین که آرامیده بودند برخاستند،⁵³ و بعد از برخاستن وی، از قبور برآمده، به شهر مقدّس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند.⁵⁴ اما یوزباشی و رفقاییش که عیسی را نگاهبانی می‌کردند، چون زلزله و این وقایع را دیدند، بی‌نهایت ترسان شده، گفتند: فی‌الواقع این شخص پسر خدا بود.⁵⁵ و در آنجا زنان بسیاری که از جلیل در عقب عیسی آمده بودند تا او را خدمت کنند، از دور نظاره می‌کردند،⁵⁶ که از آن جمله، مریم مَجْدَلِیّه بود و مریم مادر یعقوب و یوشاء و مادر پسران زیدی.

تدفین عیسی

⁵⁷ اما چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامه، یوسف نام که، او نیز از شاگردان عیسی بود آمد،⁵⁸ و نزد پیلطس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلطس فرمان داد که داده شود.⁵⁹ پس یوسف جسد را برداشته، آن را در کتان پاک پیچیده،⁶⁰ او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و

have him: for he said, I am the Son of God.⁴⁴ The thieves also, which were crucified with him, cast the same in his teeth.⁴⁵ Now from the sixth hour there was darkness over all the land unto the ninth hour.⁴⁶ And about the ninth hour Jesus cried with a loud voice, saying, Eli, Eli, lama sabachthani? that is to say, My God, my God, why hast thou forsaken me?⁴⁷ Some of them that stood there, when they heard that, said, This man calleth for Elias.⁴⁸ And straightway one of them ran, and took a sponge, and filled it with vinegar, and put it on a reed, and gave him to drink.⁴⁹ The rest said, Let be, let us see whether Elias will come to save him.⁵⁰ Jesus, when he had cried again with a loud voice, yielded up the ghost.⁵¹ And, behold, the veil of the temple was rent in twain from the top to the bottom; and the earth did quake, and the rocks rent;⁵² And the graves were opened; and many bodies of the saints which slept arose,⁵³ And came out of the graves after his resurrection, and went into the holy city, and appeared unto many.⁵⁴ Now when the centurion, and they that were with him, watching Jesus, saw the earthquake, and those things that were done, they feared greatly, saying, Truly this was the Son of God.⁵⁵ And many women were there beholding afar off, which followed Jesus from Galilee, ministering unto him:⁵⁶ Among which was Mary Magdalene, and Mary the mother of James and Joses, and the mother of Zebedee's children.⁵⁷ When the even was come, there came a rich man of Arimathaea, named Joseph, who also himself was Jesus' disciple:⁵⁸ He went to

سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برفت.⁶¹ و مریم مَجْدِلِيَّه و مریم دیگر در آنجا، در مقابل قبر نشسته بودند.

پاسداری از مقبره عیسی

⁶² و در فردای آن روز که بعد از روز تَهیّه بود، رؤسای کهنه و فریسیان نزد پیلاتس جمع شده،⁶³ گفتند: ای آقا، ما را یاد است که آن گمراهکننده وقتی که زنده بود گفت: بعد از سه روز برمی‌خیزم.⁶⁴ پس بفرما قبر را تا سه روز نگاهیانی کنند مبادا شاگردانش در شب آمده، او را بدزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی آخر، از اوّل بدتر شود.⁶⁵ پیلاتس بدیشان فرمود: شما کشیکچیان دارید. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.⁶⁶ پس رفتند و سنگ را مختوم ساخته، قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند.

Pilate, and begged the body of Jesus. Then Pilate commanded the body to be delivered.⁵⁹ And when Joseph had taken the body, he wrapped it in a clean linen cloth,⁶⁰ And laid it in his own new tomb, which he had hewn out in the rock: and he rolled a great stone to the door of the sepulchre, and departed.⁶¹ And there was Mary Magdalene, and the other Mary, sitting over against the sepulchre.⁶² Now the next day, that followed the day of the preparation, the chief priests and Pharisees came together unto Pilate,⁶³ Saying, Sir, we remember that that deceiver said, while he was yet alive, After three days I will rise again.⁶⁴ Command therefore that the sepulchre be made sure until the third day, lest his disciples come by night, and steal him away, and say unto the people, He is risen from the dead: so the last error shall be worse than the first.⁶⁵ Pilate said unto them, Ye have a watch: go your way, make it as sure as ye can.⁶⁶ So they went, and made the sepulchre sure, sealing the stone, and setting a watch.